

مقایسهٔ اجمالی نگرش عرفانی امام خمینی (س) و عرفان مسیحی

همايون همتی^۱

چکیده: مقاله حاضر در پی مقایسهٔ تلقی کلی و تعریف عرفان و جایگاه آن در اندیشهٔ امام خمینی و برخی عارفان مسیحی است و به وجوه عام عرفان مسیحی نظر دارد و می‌کوشد تا با نگاهی پدیدارشناسانه ضمن ارزیابی اجمالی به وجوه تشابه و تفاوت‌های این دو نوع نگاه و نگرش به عرفان، تجربهٔ عرفانی و زندگی معنوی بپردازد.

کلیدواژه: عرفان امام خمینی، عرفان مسیحی، پدیدارشناسی توصیفی، پدیدارشناسی مقایسه‌ای.

چنان که از عنوان نوشتار حاضر پیداست انجام مقایسه‌ای اجمالی و کلی میان نگرش عرفانی حضرت امام خمینی، رهبر فقید انقلاب، و دیدگاه‌های عام و مشترک برخی عارفان مسیحی است.^۲ ناگفته آشکار است که ورود به مباحث و مسائل عرفانی و به مقایسه گرفتن تک تک آنها با توجه به تحول آنها در بستر تاریخ و طرح مکتب‌های مختلف و متعدد عرفان مسیحی کاری است که در حوصلهٔ یک مقاله یا حتی چند مقاله و رساله نیست بلکه نیاز به تدوین چند جلد کتاب قطور و پر حجم یا دانشنامه‌ای مستقل دارد. در عرفان مسیحی نیز همچون عرفان اسلامی - و دیگر سنن

۱. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه گروه فلسفه و کلام.

۲. به همین سبب خوانندگان گرامی نباید از این مقاله انتظار مقایسهٔ عرفان اسلامی با عرفان مسیحی به طور مطلق یا توقع طرح بحث‌های خاص معین مثل نظریهٔ وحدت وجود و یا حتی تاریخ عرفان را داشته باشند. محور بحث مقالهٔ کنونی فقط توضیح اجمالی تلقی کلی امام خمینی از عرفان و مقایسهٔ اجمالی آن با برخی دیدگاه‌های عارفان مسیحی است.

دینی و عرفانی مثل بودایی، هندویی، یهودی و ... دیدگاهها، نگرشها و مکتبها و حتی فرقه‌های گوناگون، متعدد و متفاوتی وجود دارد که طرح و بررسی تمام آنها نه در حوصله این مقال و نه سازگار با هدف نگارنده در نوشتار حاضر است. مقاله حاضر بیشتر در پی مقایسه تلقی کلی و تعریف عرفان و جایگاه آن در اندیشه امام خمینی و برخی عارفان مسیحی است و به بجهت عام عرفان مسیحی نظر دارد و می‌کوشد تا با نگاهی پدیدارشناسانه (توصیفی/مقایسه‌ای)، ضمن ارزیابی اجمالی، به وجوه تشابه و تفاوت‌های این دو نوع نگاه و نگرش به عرفان، تجربه عرفانی و زندگی معنوی بپردازد. هر چند که محور بحث در اینجا بیشتر نگرش پولس رسول^۱ و آباء کلیسا^۲ و برخی عارفان مسیحی سده‌های نخستین ظهور مسیحیت و نیز پاره‌ای قدیسان پرآوازه قرون وسطاست.

در مورد حضرت امام نیز محور بحث آثار و نوشته‌های ایشان مثل شرح *دعای سحر*، *تعلیقات علی شرح لصوص الحکم و مصباح الانس*، *دیوان اشعار و نامه‌های عرفانی* است که با قلمی شیوا و عارفانه نگارش یافته‌اند. امید است که این جهد حقیر مدخلی برای پژوهشهای مقایسه‌ای عالمانه‌تر و گسترده‌تر در حوزه «عرفان امام» و آشنایی بیشتر با شخصیت تو در تو و پر رمز و راز این عارف بزرگ قرن ما باشد.

واژه عرفان^۳ در ریشه یونانی و نیز در تلقی مسیحی از آن به معنای «دریافت اسرار از موجودی نامرئی از طریق مراقبه و ریاضت و رسیدن به آرامش درون» است. از نظر پولس قدیس تعبیر راز یا اسرار بر حکمت نهفته خداوند، گنه ذات او و نیز اموری که قابل دیدن و شنیدن نیست و فراتر از ذهن و عقل بشری است و تنها از طریق روح خدا قابل درک و دریافت است، دلالت می‌کند [قرنیان اول ۲: ۶-۱۶]. از نظر او که دومین شخصیت محوری و برجسته مسیحیت به شمار آمده است و از دیدگاه بسیاری از عالمان مسیحی و پدران کلیسا پس از عیسی مسیح، نخستین مرجع معتبر تفسیر مسیحیت است، «حلول خدا در کلمه او برای قرن‌ها رازی سر به مهر بود که اکنون آشکار

1. St. Paul
2. church fathers
3. mysticism

شده است» [کولیسان ۱: ۲۶]. پولس در اینجا به مسأله مهم حلول و آموزه «تجسد خدا در مسیح» اشاره دارد که از دیرباز تاکنون از عقاید عمده مسیحیان و همواره مسأله‌ای مناقشه‌انگیز در الهیات مسیحی و بین متکلمان مسیحی بوده است. مسیحیان معتقدند مسائلی همچون حلول و تجسد، تثلیث، کفار، حتی بکرزایی مریم (که از او به عنوان مادر خدا یاد می‌کنند) و نیز مصلوب گشتن مسیح، برخاستن او از قبر (رستاخیز مسیح)، ملکوت خدا همه رازهایی ورای عقل و درک بشرند و تنها باید به آنها ایمان متعبدانه داشت و جایی برای شرح و توضیح عقلانی، استدلال، نظریه‌پردازی و تحلیل فلسفی در اینگونه موارد وجود ندارد. از اینجا دو نتیجه مهم می‌توان گرفت: یکی پیوند الهیات و عرفان در مسیحیت و دیگری اینکه عرفان مسیحی، مبتنی بر راز است، هرچند عنصر عشق (آگاه) نیز در آن نقش محوری دارد. به دیگر سخن، در مسیحیت، عرفان و الهیات دو دانش متمایز و جدا از هم نیستند بلکه همواره تعبیر «الهیات عرفانی»^۱ را در آثار و نوشته‌های مسیحیان مشاهده می‌کنیم که دلالت بر پیوند استوار و درآمیختگی این دو نگرش دارد.^۲ برخلاف اسلام که در آن علم کلام و دانش عرفان، بخصوص عرفان نظری، دو دانش متمایز با موضوع، مبادی، مسائل، غایت، هدف و روش متفاوت مطرح بوده است. در نگرش حضرت امام نیز همین‌گونه است یعنی علم کلام یا الهیات غیر از علم عرفان است و این دو را نباید با هم درآمیخت. علم کلام در پی توضیح و تفسیر و اثبات عقاید دینی برای مؤمنان و دفع شبهات منکران و معاندان است و از روشهای استدلال فلسفی یا ادله نقلی سود می‌جوید، در حالی که علم عرفان موضوع و هدف دیگری دارد و روش آن نیز تهذیب نفس و تطهیر باطن و تلطیف سراسر است و رسیدن به کشف و

1. Agape

2. mystical theology

۳. این نکته بویژه در میان متکلمان ارتودوکس بسیار شایع است و عالمان و متکلمان و عارفان پیرو مذهب ارتودوکس و کلیسای شرق کتب و آثاری تحت همین نام دارند که از آن میان می‌توان به ولادیمیر لاسکی و سرگئی یولگیاکف و نیکلا بریادیف اشاره کرد. هرچند که باز باید تأیید کنیم که عرفان در مسیحیت هیچ‌گاه به عنوان یک علم متمایز و دانش مستقل مطرح نبوده است.

شهود و دل‌آگاهی، نه استدلال عقلی و تحلیل فلسفی و منطقی و دلیل‌آوری. امام خمینی با صراحت در آثار و تألیفاتشان عرفان را به منزله یک علم^۱ مطرح ساخته‌اند.

برای مثال در *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس* عرفان را «علم ذوقی» - یعنی شهودی و کشفی - دانسته‌اند که موضوع آن حق تعالی و صفات اویند، ایشان به تبعیت از صدرالدین قونوی در کتاب *مفتاح الغیب* و هم‌نوا با دیگر عارفانی که شارح مکتب محی‌الدین ابن عربی هستند در تعریف علم عرفان چنین می‌نویسند:

فان العلم الالهی الذوقی موضوعه الحق من حیث ارتباطه بالخلق و ارتباط الخلق به اى من حیث الارتباطین و مبادیه اتمهات الاسماء اى الاسماء الذاتیه و باقی المباحث مسائله کعلم الاسماء الصفاقی و الاسماء الافعالی و احکامها و ارتباطها الناتجه للحضرات الخمسة علی التفصیل المذكور فی محله خصوصاً فی *مفتاح الغیب للمحقق القونوی*.

در این عبارات، ملاحظه می‌شود که امام عرفان را یک دانش خاص و متمایز می‌دانند که دارای موضوع، مبادی، مسائل، روش و هدف خاصی است. دانشی که موضوع آن تجلیات حق تعالی است، تجلیات اسمایی، صفاتی و افعالی. از اسما و صفات خداوند سخن می‌گوید آنگونه که عارفان در کشف عرفانی خود یافته و شهود کرده‌اند. این علم دارای مباحث و مسائل خاصی است که در مجموع نوعی جهان‌بینی^۲ و هستی‌شناسی^۳ عرفانی زیبا و دل‌انگیز را بنا می‌نهد و صرفاً نقل کلمات قصار مشایخ گذشته یا موعظه قلدیان سلف نیست. آنگونه که در نگرش غالب عرفان مسیحی شاهد آن هستیم. هرچند در عرفان مسیحی، عارفانی مثل دیونیسوس آریوپاگاتی^۴ یا مایستر اکهارت^۵ نیز بوده‌اند که نگرش عرفانی‌ای شبیه به ابن عربی و امام خمینی داشته‌اند، اما اینها

1. science
2. world view
3. ontology
4. Dionysius of Areopagite
5. Meister Eckhart

درواقع استثنا هستند و نگرش رایج و غالب در عرفان مسیحی، نگرش روایی^۱، نقلی، موعظه‌ای و داستان‌گونه است که با برخی تکنیکهای تأمل و مراقبه^۲ در آمیخته تا از طریق آن به طهارت روح، اشراق و «اتحاد با مسیح» یا «اتحاد با روح القدس» برسند. بعداً به این نکته که اوج و غایت تفاوت سیر عرفانی نگرش امام با عرفان مسیحی است، خواهیم پرداخت. زیرا یکی از تفاوت‌های مهم و نقاط قابل مقایسه همین جاست. امام در یکی از نامه‌های عرفانی‌شان که با نثر زیبا و قلم شیوایی نگارش یافته و یادآور برخی مکتوبات عارفان بزرگ گذشته است در تفاوت عرفان به منزلهٔ یک علم با دانش فلسفه چنین نگاه‌شده‌اند:

موضوع فلسفه مطلق وجود است از حق تعالی تا آخرین مراتب وجود، و موضوع علم عرفان و عرفان علمی وجود مطلق است یا بگو حق تعالی است و بخشی بجز حق تعالی و جلوهٔ او که غیر او نیست، ندارد. اگر کتابی یا عارفی بحث از چیزی غیر حق کند نه کتاب، عرفان است و نه گوینده، عارف است و اگر فیلسوفی در وجود به آنطور که است نظر کند و بحث نماید نظرش الهی و بخش عرفانی است و همهٔ اینها غیر از ذوق عرفانی است که از بحث به دور است و غیر، از آن مهجور، تا چه رسد به شهود وجدانی و پس از آن نیستی در عین غرق در هستی ادفع السراج که شمس طالع شد [امام خمینی ۱۳۴۸: ۱۸].

در این بیان، به وضوح پیداست که حضرت امام عرفان را با ساختار خاص و اجزا و ارکان متمایز یک علم می‌دانند. در عین حال عرفان را به «عرفان بخشی یا علمی» و «عرفان ذوقی» تقسیم می‌کنند و سپس به فراتر از آن اشاره می‌نمایند که «شهود وجدانی» و فنا و مستغرق شدن در دریای هستی مطلق است که شرح و بیان ندارد و ورای حدّ تقریر است.

در این دو نقل قول که از امام آوردیم به نیکی تفاوت تلقی عرفانی ایشان را با نگرش عارفان مسیحی، همچون پولس قلیس می‌توان دریافت. امام نیز عرفان را رازآلود و رازانگیز می‌دانند و به

1. narrative

2. contemplation / meditation

اسرار عرفانی که با عقل درک نمی‌شوند و تنها با دل آگاهی و شهود می‌توان دریافت، کاملاً باور دارند؛ اما در عین حال به نوعی هستی‌شناسی و جهان‌بینی عرفانی به منزله یک علم نیز اعتقاد دارند که دارای ساختار و درونمایه خاص یک دانش حقیقی است، هرچند منبع آن حس و عقل نیست، بلکه یافته‌های عرفانی و شهود و وجدان حقایق است. در مسیحیت چنین چیزی نیست. در سنت و سابقه تمدن مسیحی، عرفان هیچ‌گاه به منزله یک علم مطرح نبوده است. کتب و آثار عارفان مسیحی بهترین گواه صدق این مدعا هستند. جز چند تن محدود و استثنایی مثل اکهارت یا دیونیسوس که پیشتر از آنها نام بردیم، آثار عارفان مسیحی یا واگوییہ مکاشفات خودشان است مثل جولیان نوروچی در کتاب *مشاهدات*^۱ یا شطحیات عرفانی است به همراه برخی سخنان ذوقی و عاطفی مثل آثار قدیس فرانسیس آسیزی، یا زندگینامه و شرح تحول حال آنهاست مثل *اعترافات* قدیس اگوستین و یا دستورات و آداب زندگی راهبان و ریاضت‌کشی است مثل آثار قدیسه ترزا، قدیس ایگناتیوس لایولایی، ریموندلول، یاکوب بوهمه، رویسبروک و دیگران و یا تنها ذکر کلمات قصار و گزین گویه‌های قدیسان و مشایخ است که جهت تنبه و تمرکز مبتدیان و طالبان گردآوری و تدوین یافته‌اند؛ اما طرح و تلقی عرفان به منزله یک علم در میان نیست.

در بیان یاد شده از حضرت امام نکته لطفی هست و آن اینکه ایشان سطوح و لایه‌هایی برای عرفان و گرایش و عمل عرفانی قائلند. یکی عرفان در مرحله بحث و نظر که همان عرفان بحشی و علمی است، نگرش خاص هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، جهان‌شناختی و فهم و تحلیل رابطه خدا و خلق (ما سوی الله / عالم) است، دیگری ذوق عرفانی است یعنی رسیدن، وصول، نیل، فنا و سومی شهود وجدانی و استغراق در هستی مطلق است که در آن ساحت برین، دیگر از عارف و عرفان خبری نیست! و به گفته شاعر «نی تو مانی نی کنارت، نی میان!» این مرحله سوم یا سومین سطح معرفت و تجربه عرفانی را در نگرش امام، با وام‌گیری از تعبیر پل تیلیخ، متاله پروتستان معاصر «عرفان فوق عرفان»، می‌خوانم. تیلیخ در مباحث الهیاتی‌اش درباره خدا بحشی دارد که می‌گوید خدا را نباید موجودی در ردیف دیگر موجودات به حساب آورد بلکه او ریشه، قمر، عمق، منبع و

اصل هستی است^۱ او وجود است نه موجود، اساس هستی است و حقیقت وجود^۲. سپس می‌افزاید که باید بین مفهوم خدا و واقعیت خارجی او فرق گذاشت. «خدای تصور شده» در واقع خدا نیست، مفهوم خداست. او می‌گوید باید از تصور و مفهوم درگذشت و عبور کرد و به خدای ورای مفهوم و تصور رسید که حقیقت هستی است و به ذهن در نمی‌آید. او این خدا را «خدای فوق خدا» یا به تعبیر خودش «خدای فراتر از خدا»^۳ می‌خواند. من می‌خواهم بگویم که امام خمینی در نگرش و سیر عرفانی خویش به مرحله‌ای فراتر از عرفان رایج و مصطلح رسیده بود، به عرفانی مافوق عرفان که لفظ و بحث ندارد و حتی از کشف فضا نیز فراتر است. ایشان در بک سطح، از عرفان بحثی و بحث عرفانی و عرفان به منزله علم سخن گفته و سپس فراتر از آن به مسأله ذوق عرفانی و وصول و فنا توجه کرده‌اند و در مرحله واپسین به ساحتی رسیده‌اند که از بحث عرفانی و ذوق عرفانی نیز فراتر است و حتی توجه به اینها را صریحاً در نامه به عروس محترمشان حجاب دانسته‌اند! و این همان لایه نهایی و برین و ساحت غایی و واپسین سیر و نگرش عرفانی ایشان است که من آن را «عرفان فوق عرفان» می‌خوانم که دیگر نیازی به چراغ و چراغدان نیست، شمس طلوع کرده است و دریای بیکران نور! اما از وجوه تشابه میان نگرش عرفانی امام و جمله عارفان مسیحی یکی این است که اساساً عرفان به معنای واقعی قابل تعریف نیست. حقیقت عرفان تعریف پذیر نیست. عارفان مسیحی همه اعتراف دارند که «تجربه عرفانی به سبب شخصی بودن، قابل بیان به زبان توصیفی و تدوین در قالب قواعد اعتقادی نیست». حقیقت عرفان، ریاضت و عمل است، سیر کردن و طی مراحل و منازل و مقامات است. اما بدون بینش نمی‌توان سیر کرد و عارف باید مجهز به یک جهان بینی خاص باشد و پشتوانه نیرومند اعتقادی داشته باشد تا سیری پیوسته و پرشتاب و نتیجه بخش داشته باشد. این جنبه در عرفان حضرت امام بسیار برجسته تر از عرفان مسیحی است.

1. The source of being
2. depth of being
3. The god above god

در مسیحیت، مکتبهای عرفانی متعددی پدید آمده که غالباً دارای منشأ رهبانی بوده و به نوعی زندگی راهبان^۱ توصیه می‌کنند. در واقع رهبانیت^۲ گوهر اصلی و درونمایه و رکن اصلی بل روح و جانمایه عرفان مسیحی است. در حالی که در نگرش عرفانی امام خمینی که ملهم از تعلیمات دین مبین اسلام است، رهبانیت جایگاهی ندارد و این یکی دیگر از فرقهای اساسی این دو بینش است. سیره عملی و شیوه زندگی امام خمینی نیز که قطعاً خالی از عناصر عرفانی نبوده بلکه سرشار از تجلیات بارز عرفانی است، دقیقاً در ستیز و تعارض با شیوه رهبانیت است. عزلت و گریز از مسئولیت، کنار کشیدن از صحنه زندگی اجتماعی، مبارزه بر علیه ستمگران، فراموش کردن مردم و خزیدن به کنج انزوا در رفتار و نحوه زیست ایشان به چشم نمی‌خورد. برعکس، ایشان عرفان را به منزله تمهید و آماده‌سازی برای انجام رسالت و تکلیف الهی خویش در قبال مردم می‌دید و خود بارها می‌فرمود: من کسی نیستم که سخنی بگویم و سپس در کنجی بنشینم و تسبیح به دست گرفته و ذکر بگویم، نه من اگر حرفی زدم دنبالش راه می‌افتم تا اجرایش کنم! و چنین کرد و جهانیان را به اعجاب و حیرت و آداب ساخت. و البته هم اهل تسبیح و سجاده و ذکر بود و هم اهل ایشار و مبارزه و خدمت به خلق! و میان اینها هیچ تعارض و تنافری نمی‌دید. چه ترکیب زیبا و شورانگیزی از عرفان و حماسه در این روح بزرگ فراهم آمده بود.

عارفان مسیحی غالباً عرفان را نوع دومی از ایمان دانسته‌اند که عبارت است از مراقبه و عبادت و موجب عمق بخشیدن به ایمان نوع اول می‌شود. چنین تلقی مبهم و مناقشه‌انگیزی از عرفان در افکار و آثار امام خمینی وجود ندارد. عرفان از ایمان جدا نیست تا نوع جدیدی از آن باشد. البته عرفان موجب عمق بخشیدن به ایمان مشخص می‌شود، اما خودش نوع جدیدی از ایمان یا رقیبی برای آن نیست، بلکه ادامه آن، روح و باطن و گوهر آن است. زیرا عرفان چنان که در عبارات عربی امام از کتاب *تعلیقات* نقل کردیم، ارتباط بنده با خداست که حقیقت و گوهر ایمان است و پیداست که هر چه این ارتباط قویتر و استوارتر شود، ایمان فرد محکمتر و راسختر شده، در نتیجه

1. monastic life

2. monasticism

عرفان او نیز عمق می‌یابد. در آثار عارفان مسیحی برای عرفان سه مرحله کلی مطرح شده است: تطهیر^۱، اشراق^۲ و کمال^۳ که هر یک مکمل دیگری است.^۴

قدیسه ترزا از منازل هفتگانه در سلوک عرفانی سخن رانده است. به اعتقاد او سه منزل نخستین مشتمل بر طریق تزکیه^۵ است و سه منزل دوم طریق اشراق^۶ است و آخرین منزل مرحله اتصال و اتحاد نهایی با روح^۷ است. او شرح این منازل را در رساله‌ای به نام «قصر درونی» یا رساله «منازل»^۸ آورده که در سال ۱۵۸۸ نگاشته شده است و متضمن تصویری از بهشت وصال و رؤیایی است. این رساله به مسأله «زفاف روحانی» یا «ازدواج و نکاح معنوی»^۹ می‌پردازد که از اصطلاحات رایج میان عارفان مسیحی است، ولی عارفان مسلمان به سبب تنزیه تام خداوند چنین تعبیری را به کار نمی‌برند و در میان عارفان تراز اول مسلمان تعبیر رایجی نیست بویژه در آثار امام ابن‌تیمیر (یعنی ازدواج روحانی با خدا یا روح القدس) هرگز وجود ندارد.^{۱۰} این نیز از تفاوت‌های مهم بین نگرش عرفانی امام و عرفان مسیحی است که نیاز به اندکی توضیح دارد. عرفان مسیحی مبتنی بر تثلیث^{۱۱} است و بنا به تصریح خود عالمان و متکلمان و عارفان مسیحی خدا از سه اقنوم^{۱۲} تشکیل یافته و دارای سه وجه، شخص یا تجسد است و آن را در الهیات مسیحی خدای سه‌بخشی^{۱۳} می‌نامند. پدر، پسر و روح القدس سه عضو تثلیث مسیحی‌اند و عارف مسیحی در نهایت سیر، به اتحاد با

1. purification

2. illumination

3. perfection

۴. این تعبیر تداعی‌کننده مرحله تخلیه، تحلیه و تجلیه در آثار حکیمان مسلمان مثل سبزواری در کتاب منظومه است.

5. via purgativa

6. via illuminativa

7. union

8. Elcastillo Interior Otratado de las Moradas

9. spiritual marriage

۱۰. تعبیر نکاح اسمانی یا تناکح اسمانی در آثار ابن عربی نباید با زفاف روحانی مورد نظر عارفان مسیحی خلط شود.

آن مطلبی دیگر است و ربطی به پیوند و نکاح بنده با خدا ندارد.

11. trinity

12. hypostasis

13. triune god

روح القدس، پسر یا پدر می‌رسد نه «فناء فی الله و بقاء بالله» که عارفان مسلمان و موحد می‌گویند. عرفان اسلامی مبتنی بر توحید صریح و قاطع است و نهایت سیر عارف باریافتن به محضر خداوند است نه اتحاد با روح القدس یا فانی شدن در پسر^۱ و کلمه خدا^۲. و از این جهت نیز بین نگرش عرفانی امام خمینی با عرفان مسیحی تفاوت اساسی هست. «زیستن در مسیح»^۳ و «اتحاد با روح القدس» هدف اعلی و غایت قصوای یک عارف مسیحی است. آن نیز از طریق درپوزه گری، یابانگردی، صومعه‌نشینی و رهبانیت و ترک کار و فعالیت و زندگی عادی قابل رسیدن است. در حالی که در اسلام و تلقی عارفان مسلمان مثل امام عرفان نوعی جهاد است، جهاد اکبر و دارای چهار مرحله، سیر یا سفر است که عبارتند از: سفر از خلق به سوی حق، سفر در حق، سفر از حق به خلق و سفر در خلق با حق. و این سیر واپسین و سفر آخرین برای ارشاد و هدایت جامعه و قیام به تکلیف و ادای مسئولیت در برابر بندگان خداست و عارفی که این چهار سفر را به پایان نیاورده باشد، کامل نیست.

عرفان پژوهان دو جریان مهم و مرتبط با هم را در عرفان مسیحی شناسایی کرده‌اند: جریان نخست، بر معنویت^۴ به عنوان صفت زندگی تکیه می‌کند و در پی رسیدن به طهارت قلب از طریق سیر باطنی و رسیدن به کمال عیسی مسیح است [انسبان ۴: ۱۳]. در این جریان جنگ باطنی و جهاد دائمی با نفس و غرایز - غالباً به شکل افراطی - در قالب ریاضت‌کشی و رهبانیت شدید و عرفانی در کار است (جان کلیماکوس^۵ که کتاب *نردبان عروج الهی*^۶ را نوشت نمونه چنین جریانی است). جریان دوم بر تحصیل معرفت الهی یا گنوس^۷ (اوآگریوس پونتوس^۸) تأکید می‌ورزد. در این جریان، هدف اشراق ذهن و روح است که در قالب یک زبان وجودی سلیبی و تزیهی که فراتر از نامها و نمادهاست، بیان شده است. تجربه گنوس، دل را از واقعیت ایمان فراتر می‌برد و به خدای

1. Son
2. Word of God
3. living in Christ
4. Spirituality
5. John Climacus
6. The ladder of Divine Ascent
7. Gnosis
8. Evagrius of Pontus

پدر که همان عشق یا آگاهیه است می‌رساند، به عشق عمیق الهی که زندگی صاحبان آن را از بنیاد متحول می‌سازد: ما همه با چهره‌ای آشکار، عظمت خدا را جلوه‌گر می‌سازیم [قرن‌تین ۲، ۳: ۱۸]. البته در میان مکتهای گوناگون عرفان مسیحی، وجوه تشابه بیش از وجوه تمایز است. هنگامی که درباره حقیقت نورانیت و شهود آن در اتحاد عرفانی^۱ بحث می‌شود، سنت ارتودوکس شرقی^۲ از «قوای نامخلوق الهی» سخن می‌گوید (مثل سخنان گریگوری پالاماس اهل سالونیکا^۳، ۱۳۵۹-۱۲۹۶) درحالی‌که کلیسای غرب از تعبیراتی مانند «فیض مخلوق»^۴، «خداگونه شدن»^۵، «تبدیل ماهیت اشخاص» (تنوسیس)^۶ استفاده می‌کند که آشکارا مضمونی متفاوت و جذاب‌تر و قویتر دارند. اما همه جا هدف مشابه و یکسان است و آن همان اتحاد با مسیح، روح القدس و پدر است [قرن‌تین ۲، ۳: ۱۸]. همه انسانها بر صورت خداوند آفریده شده‌اند، اما خداگونه شدن تنها برای کسانی میسر است که از طریق عشق خود را تسلیم خدا (عیسی مسیح) ساخته‌اند [دیادوکوس فوتیکی^۷، ۸۶-۴۰۴، در باب معرفت روحانی^۸].

پیداست که این تعبیرات با زبان عرفان اسلامی بسیار نزدیکی و مشابهت دارند اما باید متوجه تفاوتها نیز بود و از اختلاف معانی و محتوا غفلت نکرد. در عرفان مسیحی به تبع الهیات مسیحی و آموزه‌های رسمی^۹ مسیحیت همه جا بحث از تثلیث، حلول، تجسد، گناه اولیه، برانست از طریق ایمان محض به مسیح و مداخله روح القدس در جهان و نقش کلمه متجسد خدا در میان است و با تنزیه تام و تمام عبار الهیات اسلامی و عرفان اسلامی که امام خمینی از پیشروان آن است و نیز نظریه تجلی، وحدت وجود و تعالی خداوند از مخلوقات و ظهور و بطون او، وحدت و کثرت،

1. mystical union
2. Eastern Orthodoxy
3. Gregory Palamas of Salonica
4. created grace
5. deification
6. Theosis
7. Diadochos of Photiki
8. On Spiritual Knowledge
9. dogmas

رجوع کثرات به وحدت، فنا، بقا و دیگر اصول و مبانی متقن عرفان اسلامی تفاوت‌های اساسی دارد و نباید فریب شباهت ظاهری عبارات را خورد بلکه باید به تفسیر و معناگذاری آنها دقیقاً توجه کرد تا به فهم مقصود نایل شد.

عرفان مسیحی علاوه بر فقدان یک جهان‌بینی واضح و هستی‌شناسی عمیق، غالباً در ماهیت و اساس بر سلسله‌های رهبانی و فرقه‌ای بناست. در حالی که عرفان امام خمینی مبتنی بر سلسله و فرقه^۱ و ورود و عضویت در تشکیلات خاص نیست^۲ و این یکی از تفاوت‌های مهم است. در عرفان مسیحی فرقه‌های راهبان بسیار معروفی پدید آمده و از همان آغاز پدران کلیسا به یابانگردی و صومعه‌نشینی و دیرزیستی رو آوردند و بعدها این صومعه‌ها^۳ و سلسله‌ها^۴ در قالب فرقه‌ها^۵ گسترش یافته و با آداب و قواعد^۶ و مناسک خاصی به ریاضت‌های شخصیت‌گش و نفس‌گیر و فلج‌کننده و افراطی در قبرهای زیرزمینی مخوف^۷ تجسم یافتند که تا امروز نیز ادامه دارد. از فرقه‌های معروف و سلسله‌های مشهور راهبان مسیحی که می‌توان برای نمونه در اینجا نام برد فرقه‌های فرنسیکنها، دومینیکنها، کرملیتها، آگوستینیها (که لونز مصلح معروف و مؤسس مذهب پروتستان عضو آن بوده است)، تمپیه‌ها، بندیکتینها قابل ذکرند. در قرون وسطا نیز راهبان در یوزه‌گر^۸ شدت فعال بودند. این راهبان غالباً همراه شاگردی که حامل صندوق صدقه آنها بود، در معابر حرکت می‌کردند و اصرار و ابرام زیادی در اخذ صدقات داشتند به گونه‌ای که موجب می‌شد مردم از برخورد با آنها شدت پرهیز کنند. آنان تکدی و در یوزه‌گری را وسیله‌ای برای تهذیب نفس تلقی می‌کردند. کاری که در نگرش عرفانی امام خمینی و سیره عملی ایشان هیچ جایی ندارد و در پیشش اسلامی

1. sect = cult = order

۲. خوانندگان هوشمند و نکته‌سنج قطعاً توجه دارند که بحث ما در این مقاله درباره‌ی عرفان امام خمینی است نه سلسله‌های صوفیه و اهل خانقاه.

3. monastery

4. orders

5. cults

6. rules

7. catacomb

8. mendicant orders

نیز امری کاملاً نکوهمیده و ناپسند و مردود است و با عزت نفس فرد مؤمن و مسلمان راستین سازگار نیست. دعوت به گدایی در عرفان امام خمینی جایی ندارد و از بن مطرود است. همچنان که فرقه‌بازی و دیرنشینی، سکوت و انزوا، بی‌مسئولیتی، ستم‌پذیری و ذلت‌پذیری نیز کاملاً مردود و ممنوع است. آنان که با امام خمینی و اندیشه‌ها و عملکرد ایشان آشنا نیستند بخوبی می‌دانند که این روح آزاده و وارسته از تعلقات، یک جهان‌حماسه آفریده است و همواره فریادگری پرخروش و مبارزی توفنده بر علیه ستم و جور و نامردمی بوده است. عرفان او نیز هم در نظر و هم در عمل سرشار از روح حماسه، نشاط، وارستگی، شجاعت، عزت‌طلبی و ذلت‌ستیزی است. این کجا با رهبانیت انزواطلبانه و زهد افراطی و منفعل تسلیم‌آمیز مثنی درویش ییابانگرو مردم‌گریز قابل مقایسه است؟ نگرش و عمل عرفانی امام خمینی هم با عرفان راهبان مسیحیت منافات دارد و هم با سلسله‌بازیهای صوفیان ناصافی و خانقاه نشین و دنیادار در قلمرو اسلامی. او شیخ بی‌خانقاه و سلسله است.^۱

عرفان مسیحی مبتنی بر تثلیث است و نهایت سیر عارف مسیحی اتحاد با یکی از «اقانیم ثلاثه» (سه عضو تثلیث) است در حالی که عرفان امام خمینی مبتنی بر توحید ناب است و نهایت سیر عارف مسلمان وصول به لقای حضرت حق و خداوند یگانه است که فوق همه مقامات و مکاشفات است. سفرهای چهارگانه عرفانی نیز از ارکان مهم عرفان امام خمینی و پشتوانه استواری برای جامعیت آن است که فقط سفر از خلق به سوی خدا نیست که لازمه اش عزلت و تبتل و انقطاع باشد بلکه چهار سفر است که در نهایت، آن سفر در میان خلق و ارشاد و دستگیری از بندگان خدا و رهانیدن آنان از قید اسارت نفس و ستم جباران و هدایت آنها به توحید و قرب حق و وصل و لقا است. در نگرش عرفانی امام خمینی نه تناسخ یا حلول و اتحاد جایی دارد، نه ثنویت گنوسیها و نه رهبانیت درپوزه‌گرانه و عزت‌گش راهبان مسیحی. البته وجوه اشتراک بین دو نگرش یاد شده نیز بسیار است. نفی تعلقات و دلبستگی به حطام دنیوی، زهدورزی، توبه، ذکر مداوم، اجتناب از

۱. تلمیحی به شعر حافظ است که:

رطل گرانم ده ای مرید خرابات

شادی شیخی که خانقاه ندارد

گناه، بسنده نکردن به «علم قال»، دوری از شهرت و مقام پرستی و جاه طلبی و نزاع بر سر دنیای دون کردن، روزه و عبادت و ریاضت و مجاهده با نفس در هر دو نگرش مورد تأکید قرار گرفته است. اهتمام به پالایش روح و تهذیب نفس و روی آوردن به ساده‌زیستی و کسب بصیرت و تفقه در دین هم در نگرش و سیره عملی امام و هم در میان اغلب عارفان مسیحی امری مورد وفاق و اجماع است هر چند که در برخی جزئیات و مصادیق تفاوت‌هایی هم دارند، چنان‌که فی‌المثل تلقی گناه یا توبه و اعتراف^۱ در مسیحیت با نگرش اسلامی امام خمینی تفاوت‌های اصولی دارد که اکنون مجال تشریح آن نیست.

امام خمینی در کتابها و آثار عرفانی‌اش بویژه کتاب *مصباح الهدایه الی الخلافة والولاية* و نیز کتابهای *شرح دعای سحر*، *تلیقات علی شرح فصوص الحکم* و *مصباح الانس* همچون حکیمی عارف مشرب و با صلابتی فیلسوفانه به طرح عمیق‌ترین مباحث دشوار و پیچیده عرفان نظری پرداخته است و همچون محیی‌الدین ابن عربی و به تبع او به مسائلی چون وحدت وجود، اسما و صفات، عوالم وجود، حضرات خمسۀ الهیه، انسان کامل، تجلیات، نظریه ولایت باطنی و تکوینی، فنا و بقا، خواطر، فیض اقدس و فیض مقدس، مقام احدیت، واحدیت، عمائیت، الوهیت، هویت مطلقه، صدور کثرت از وحدت و دهها مسأله و معضل دشوار و مردافکن فلسفی و عرفانی دیگر پرداخته است که در آثار عارفان مسیحی یا اصلاً مطرح نشده و یا به شکل نظریه مدون و علمی نیست. اما در *نامه‌ها* و نیز در *دیوان اشعار* نوعی عرفان عاشقانه و شورمندانه را به نمایش گذاشته است که شرح فراق را با زبانی عاشقانه و سرشار از سوز و گداز باز می‌گوید و جز به وصال و لقا و فنا در معشوق ازلی به چیزی نمی‌اندیشد. در اینجا او دیگر فلسفه‌گویی نمی‌کند و از مباحث عمیق و گنج‌کننده عرفان نظری و اصول مکتب ابن عربی سخنی به میان نمی‌آورد. داستان وصل و هجران است و قصه شیدایی و دلدادگی و بازجستن روزگار وصل یار. در *دیوان اشعار*، ایشان از عرفان مصطلح رسمی و بخشی و از علوم ظاهری و الفاظ و مفاهیم در گذشته و عاشقی شوریده و شیدا شده که فقط طالب دیدار است و وصال حضرت دوست و سر بر آستان او نهادن و سر به سر فکر و عبارت را سوختن. در

۱. مقصود مراسم اعتراف به گناه نزد کشیش است بخصوص در مذهب کاتولیک که در اسلام وجود ندارد.

دیوان اشعار، امام به تعبیر حافظ «شیردلی عافیت سوز» است «کز بلا نهریزد»^۱ و ما سوی الله را یکسر ترک گفته و جز به دلدار و فنا به چیزی، حتی جنت و حور و قصور هم نمی‌اندیشد. او دیگر پروای ننگ و نام ندارد که از تعلق و خودبینی رهیده است و «سردرس عشق دارد»^۲ و هوای کوی دوست و شوق وصل او را به وادی بی‌خویشتنی و سُکر و صحوکشانده است. به «جرگه پیران از خود بی‌خبر»^۳ پا نهاده و در «حریم قدس گلرویان میخانه»^{*} سجود و قیامش را به هم کوفته و در هم ریخته است^{*} و جانش از هر قید رها شده و به «دریای عدم»^{*} افتاده است. او «رهر و عشق است و از خرقه و مسند بیزار»^{*} به «سلک نیستی»^{*} و راهی از «دارالجنون عقل»^{*} می‌اندیشد و از هر چه جز عشق حق و «غم دلدار که شرر به جانش افکنده»^{*} روگردان شده است. از این روست که به مذمت علوم رسمی و قیل و قال دل‌آزار اهل مدرسه و زهد ریایی صوفیان ناصافی می‌پردازد و از «مذهب رندان»^{*} دم می‌زند که ورای خرقه‌پوشی و خانقاه‌نشینی است که سراسر دعوی داری و سوداگری است. به ثنا و مدح و ملامت کسان نمی‌اندیشد، جهان را پرتو روی دوست^{*} و منزلگاه عشق او و «محفل دلسوختگان»^{*} می‌داند و «مرحله عشق را فراتر از علم و عرفان» می‌شمارد:

علم و عرفان به خرابات ندارد راهی که به منزلگه عشاق ره باطل نیست

و این همان «عرفان فوق عرفان» یا عرفان ناب توحیدی عاشقانه امام است که پیشتر از آن یاد کردیم که مرحله‌ای فراتر از عرفان رایج راهبانه یا صوفیانه است و بسی فراتر از عرفان مفهومی و

۱. حافظ سروده است:

فراز و نشیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیردلی کز بلا نهریزد

۲. اشاره به این بیت حافظ است:

سردرس عشق دارد دل دردمند حافظ که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد

۳. همه این تعییرات که با علامت * مشخص شده از دیوان اشعار خود امام اخذ شده است.

زهدورزی درویشان عزلت پرست مردم گریز است و از عرفان درگذشتن و به «معروف» رسیدن است که عین وصول است.^۱

فرنسیس قدیس و نیز دومینیک قدیس که مؤسس دو فرقه مهم در عرفان مسیحی‌اند همچون صوفیه اسلامی به زندگی در صومعه^۲ و دیرنشینی و فقرپرستی روآورده بودند. به دنیا و تمتعات دنیوی و لذات نفسانی پشت پا زده و اموال خود را به فقیران بخشیده و به نوعی زندگی ساده و زاهدانه روی آورده بودند. اما نه اهل سیاست بودند و مبارزه و نه مرد علم و حکمت و فقاقت، هرچند در حلقه یاران خود به موعظه و تبلیغ پیام مسیح می‌پرداختند، زندگی آنان مظهر واقعی فقر صوفیانه بود و فقر عیسوی. اما طریقه امام خمینی در سلوک عرفانی متابعت از سنت فقر محمدی^۳ بوده است. با کلیت و جامعیت و عمق و ابعاد گوناگون آن و همین جامعیت شگفت‌آور در نظر و عمل عرفانی است که در عرفان مسیحی نمی‌توان سراغ گرفت ولی اندیشه و زندگی امام خمینی تبلور و تجلی بارز و شاخص آن است و این خود فرق اندکی نیست. در تاریخ عرفان مسیحی جز مایستراکهارت و چند تن معدود دیگر که به تأسیس نظام عرفانی تحلیلی و علمی پرداخته‌اند - هرچند که محققان بر این باورند که آنان نیز به‌طور قطع از عرفان اسلامی ملهم و تأثیر پذیرفته بوده‌اند - از پولس تا اریگن^۴، سنت برنارد^۵، یوحنا صلیبی^۶، ریمون لول^۷، یواخیم فیوره‌ای^۸، یاکوب بوهمه^۹، رویسبروک^{۱۰}، توماس کمپیس^{۱۱}، سویدنبرگ^{۱۲}، توماس مرتون^{۱۳}، تا

۱. اشاره‌ام در اینجا به تعبیر ابن سینا در نمط نهم کتاب *اشعار* است که می‌گوید برای برخی عارفان خود عرفان هدف و حجاب شده است. اما برخی از توجه به خود عرفان در گذشته‌اند و فقط مضنون و معروف یعنی هدف غایی را می‌طلبند و اینان به مقصد رسیده و رهیده‌اند.

2. castle

3. Origen

4. St. Bernard

5. John of the Cross

6. Roamon Lull

7. Joachim of Fiore

8. Jakob Boehme

9. John of Ruysbroeck

10. Thomas Akempis

11. E. Swedenburg

عارفان مسیحی معاصر همه یا غرق در زندگی راهبانه بوده‌اند و عرفان عزلت و انزوا پیشه کرده‌اند یا نگرش عرفانی‌شان مبتنی بر اصول متقن استدلالی و جهان‌بینی منسجم عرفانی و هستی‌شناسی عمیق و فیلسوفانه نبوده است. به کاربندی تکنیک‌هایی برای رسیدن به حال «خلسه»^۱ و جذب آ و در نهایت سیر اتحاد با کلمه خدا یا روح القدس و یا حلول مسیح در عارف و تطهیر او با سیر الی الله و تجاربی که عارف مسلمان توحیدگرا بدان دست می‌یابد، تفاوت و فاصله انکارناپذیری دارد. حقیقت آن است که عرفان مسیحی با همه تنوع دیدگاه‌ها و مکتب‌هایش عرفانی «مسیح‌محورانه»^۲ است، در حالی که عرفان امام خمینی عرفانی خدامحورانه^۳ می‌باشد. عرفان مسیحی، تثلیثی^۴، حلولی و محدود است و غایت آن رسیدن به پسر خدا یا روح القدس می‌باشد. اما عرفان امام توحیدی^۵ و نامحدود و نامتناهی است زیرا غایتش «فناء فی الله» است و لقای حضرت حق - جل و علا - که وجود مطلق نامحدود نامتناهی و بی قید و حد است عده و مدّة و شدّة. لذا به نظر راقم این سطور همان‌گونه که ابن عربی، عارف بزرگ مسلمان در قرن هفتم، در کتاب پرآوازه‌اش به نام *فتوحات مکیه* - و دیگر آثارش - اظهار کرد اوج سیر اولیای محمدین اولیای عیسوی مشرب یا موسوی مشرب یا آنان که به تعبیری بر قدم شیث، نوح، ادریس، ابراهیم و دیگر انبیانند، بسیار متفاوت است.^۶ همو در کتاب *فصوص الحکم* به صراحت و با تأکید بر این دعوی می‌گوید: «انظر الی شرف ورتة محمد (ص)^۷» که وارثان فقر محمدی و عارفانی که به متابعت ختم رسل (ص)^۸ سلوک می‌کنند حائز مقامات و درجاتی می‌گردند که دیگر سالکان و اهل سیر از ادراک و نیل به آن عاجز و

1. Thomas Merton
2. ecstasy
3. trance
4. Christ-centric
5. God-centric
6. trinitarian
7. monotheistic

۸. نگارنده این بخش از کتاب *فتوحات مکیه* ابن عربی را سالیانی پیش از این در دوره دکتری تلخیص و ترجمه کردم و بعدها در کتابم تحت عنوان *دین‌شناسی تطبیقی و عرفان* توسط انتشارات آوای نور به چاپ رساندم و اکنون در دسترس علاقمندان قرار دارد. مطالعه این بخش را در آن کتاب به طالبان آشنایی با مراتب و طبقات اولیا توصیه می‌کنم.

قاصرند. البته همه ادیان الهی برای ما محترمند و همه عارفان برای ما گرامی‌اند ولی مراتب و درجات و حد ارتقای آنان یکسان نیست. و این نکته‌ای است که نباید از آن غفلت کرد. نه پایان سیر یکسان است، نه روشها کاملاً مشابه‌اند و نه بینش و نگرشی که ورای تجربه‌های عرفانی قرار دارد یکی و همسانند. هرچند که بسیاری تجربه‌های عرفانی مشترک میان عارفان همه ادیان و همه فرهنگها وجود داشته و دارد و همه آنها احوال باطنی مشابه را تجربه می‌کنند و تجربه‌های روحی و معنوی مشابهی را از سر می‌گذرانند، اما باید توجه داشت که اختلاف درجات نیز در کار است و همه یکسان اوج نمی‌گیرند و بهره و نصیب معنوی آنان از خوان کرم الهی یکسان و هم اندازه نیست و به گفته مولانا در مثنوی شریف: «طعمه هر مرغکی انجیر نیست».

هنری زوزو^۱، تاولر^۲، کاترین سینیای^۳، ریچارد اهل سن ویکتور^۴، جولیان نوروویچی^۵، اگوستین^۶، قدیسه ترزا آویلی^۷، سنت بوناونتوره^۸، ایگناتیوس لایولایی^۹، گریگوری نیسایی^{۱۰}، یوحنا اهل لوکوبولیس^{۱۱}، ماکاریس قبطی^{۱۲}، ژان ژرسون^{۱۳}، والتر هیلتون^{۱۴} و صدها و هزاران عارف و راهب مسیحی دیگر نیز همچون عارفان مسلمان از بایزید و شبلی و حلاج گرفته تا غزالی، عین القضاة همدانی، رابعه عدویه، خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر، ابن فارض و ابن عربی، سهروردی، مولانا شمس، جامی، عطار، شبستری، علامه طباطبایی و امام خمینی همه ریاضت می‌کشیده‌اند و همه از نگرش عرفانی برخوردار بوده‌اند اما تفاوت مراتب و اختلاف درجات را نیز نباید از نظر دور داشت! حتی میان عارفان مسلمان نیز این اختلاف درجه وجود دارد و عارفان تراز

- 1 . Henry Suso
- 2 . J. Tauler
- 3 . Catherine of Siena
- 4 . Richard of St Victor
- 5 . Julian of Norwich
- 6 . Augustine
- 7 . Teresa of Avila
- 8 . St. Bonaventure
- 9 . Ignatius of Loyola
- 10 . Gregory of Nysa
- 11 . John of Locopolis
- 12 . Macarius Coptic
- 13 . J. Gerson
- 14 . Walter Hilton

اول، صاحب مکتب، دارای جامعیت علمی و عملی و فقاہت تام با عارفان امی یا قلندران و ملامتیان بدعتگذار و جهل ستا و خردستیز و برخی صوفیان بیسواد و مبتدی هرگز یکسان نیستند و نباید در یک درجه دسته‌بندی و ارزیابی نمود.

عرفان امام خمینی عرفانی خالی از بدعت^۱ است. شریعت ستیز نیست بلکه کاملاً متشرعانه و تعبدآمیز است. دارای مایه‌های قوی استدلالی و فلسفی و مبتنی بر جهان‌بینی عرفانی خاصی است که هم مستدل و تحلیلی است و هم زیبا و پرجاذبه و دل‌انگیز! عرفان کاهلی، بی‌مسئولیتی، سکوت و تسلیم نیست! عرفان خروش و حماسه و مبارزه است که آن نیز بخشی از وظایف عبودیت و عمل به تکلیف و بخشی از سلوک عرفانی تلقی می‌شود! به تعبیر اقبال لاهوری «عرفان غلامانه» و زیوانانه نیست و ذلت‌پذیری را بر نمی‌تابد. شریعت، طریقت و حقیقت، از دیدگاه ایشان نه تنها هیچ تباین و تنافری ندارند بلکه معاضد و مکمل یکدیگرند و بی‌تحقق هر کدام، سلوک ناتمام خواهد ماند.

سقوط تکلیف و ترک احکام شریعت نیز که برخی صوفیه بدان تفوه کرده‌اند، نزد امام جایی ندارد. او تعبد و التزام به شرع را در تمام مراحل سیر و سلوک و در سراسر زندگی فرد لازم و ضروری می‌داند و فرو نهادن متابعت شریعت را لحظه‌ای و ذره‌ای بر نمی‌تابد. در مورد لزوم متابعت از شرع در تمام آفات زندگی و مراحل سلوک و عدم تباین شریعت، طریقت و حقیقت، با صراحت کامل در کتاب *تعلیقات* می‌نویسد:

و هذا يدلّ علی أنّ الطّریقة و الحقیقة لا یحصلان الا من طریق الشریعة فإنّ الظاهر طریق الباطن بل یفهم منه ان الظاهر غیر منفک عن الباطن فمن رأى أنّ الباطن لم یحصل له مع الأعمال الظاهرة و اتباع التکالیف الالهیة فلیعلم انه لم یقم علی الظاهر علی ما هو علیه و من اراد ان یصل الی الباطن من غیر طریق الظاهر کبعض عوام الصوّفیة فهو علی غیر بینة من ربّه [امام خمینی ۱۴۱۰: ۲۰۱].

سخن صریح امام در مورد لزوم اتکال و اتباع پیوسته و دائمی از شریعت و انفکاک ناپذیری ظاهر از باطن چنان وضوح و قاطعیتی دارد که جا برای هیچ گونه تأویلی باقی نمی‌گذارد. و این نیز از ویژگیهای بارز و ممتاز عرفان امام خمینی است که هم او را از آموزه‌های بدعت آلود صوفیان متمایز می‌سازد که از «اسقاط تکلیف» سخن رانده‌اند و هم از عارفان مسیحی که بی‌مدد شریعت مدون و دانش فقه صرفاً با استمداد از تجارب شخصی خود به تدوین قواعد راهبانه در دیرها پرداخته‌اند و بسا سلسله‌ها و فرقه‌های صومعه‌نشین و رهبانی که یکدیگر را قبول ندارند و یا اعمال و آداب و ریاضت‌های همدیگر را بدعت آمیز می‌دانند. و این همه در خلأ فقه و فقدان فقاہت و احکام شریعت است که مسیحیت از آن تهی است یا اینکه دچار فقر شدید احکام شرعی است. اکنون بخوبی می‌توان پی برد که آن همه تأکید امام بر نماز و عبادات و نگارش رساله و کتاب دربارهٔ اسرار نماز و سِرِّ الصلوة از چه رو بوده است. امام نماز عارفانه را نوعی معراج روح می‌دید و بر آن تأکید می‌کرد و به توضیح رازهای این عبادت گرانقدر می‌پرداخت و به فرزندان و خویشان و همگان توصیه می‌کرد که در انجام این فریضهٔ مهم و تحول‌آفرین کاهلی نوززند.

در آغاز نسخه‌ای از کتاب سِرِّ الصلوة که به فرزندشان روان شاد حاج احمد خمینی اهدا فرموده‌اند چنین نگاشته‌اند:

فرزندم، کتابی را که به تو هدیه می‌کنم شمه‌ایست از صلاة عارفین و سلوک معنوی اهل سلوک؛ هر چند قلم مثل منی عاجز است از بیان این سفرنامه. و اعتراف می‌کنم که آنچه نوشته‌ام از حد الفاظ و عباراتی چند بیرون نیست، و خود تاکنون به بارقه‌ای از این شمه دست نیافتم.

پسرم، آنچه در این معراج است غایب القصوی آمال اهل معرفت است که دست ما از آن کوتاه است (عنا شکار کس نشود دام بازگیر)^۱ لکن از عنایات خداوند رحمان نباید مأیوس شویم که او جل و علا دستگیر ضعیفا و

۱. کانجا همیشه باد به دست است دام را»

۱. «عنا شکار کس نشود دام بازگیر»

معین فقراء است. عزیزم، کلام در سفر از خلق به حق، و از کثرت به وحدت، و از ناسوت به مافوق جبروت است، تا حدّ فنای مطلق که در سجده اول حاصل می‌شود و فناء از فناء که پس از صحو، در سجده دوم حاصل گردد. و این تمام قوس وجود است *من الله و الی الله و در این حال، ساجد و مسجودی و عابد و معبودی در کار نیست: هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن* [امام خمینی: ۲۷].

در این عبارات امام با تواضعی دلنشین و عارفانه و درس آموز از خودستایی فاصله می‌گیرند و سپس نماز را بدرستی و دقت و زیبایی و عمق سفرنامه می‌خوانند یعنی سفر روح از خاک تا خدا و از تن مادی جسمانی تا حضور در محضر حق. سپس با زبان و اصطلاحات عرفانی به تشریح معنای سجده و راز تکرار آن پرداخته و تفسیری عرفانی از این عبادت ارزشمند بیان کرده‌اند که حاوی نکات ژرف و تأمل‌انگیزی است که نوشتار حاضر گنجایی شرح آن را ندارد.

و آن نماز و اسپین او در بستر بیماری که با یک دنیا خلوص و خضوع و تذلل و بندگی در مقابل عظمت مطلق خداوند اقامه کرد چه درسها و عبرتها برای نکته‌دانان و معنویت‌جویان داشت؛ و چه پیام ژرف و زیبایی با چه سادگی و ظرافت معنوی توسط روح بزرگ و آزاده این مرد - مرد ستم کوب این قرن - به دنیا ارائه شد!

یعنی که در هیچ حال تکلیف بندگی و عبادت با خدا از بنده ساقط نمی‌شود و نباید رابطه را قطع کرد تا حضرت دوست نیز نگسلد پیوند! [شکوه‌الانوار، مکتوبات، ج ۱، ص ۱۰۰]

چنان‌که پیشتر نیز گفتیم شابهت اقوال میان برخی عارفان مسیحی مثل اکهارت و ریمون لول و دیونیسوس در مورد مسأله «وحدت وجود»، «حضرات الهیه» و «اسما و صفات خداوند»^۲ امری انکارناپذیر است. اما محققان بر این باورند که مواعظ و رسالات مایستراکهارت و دیدگاههای او در مورد تنزیه حق و تفاوت بین دو مرحله «الوهیت» و «احدیت» یا مرتبه «اتلاق» و مرتبه «تعین» از

۱. اشاره به این بیت حافظ است که:

گرت هوست که معشوق نگسلد پیوند
نگاهدار سر رشته تا نگهداردا

بعضی جهات شبیه سخنان و نظریات مولانا جلال الدین محمد بلخی در *مثنوی معنوی* است و طرز بیانش تداعی کننده افکار محی الدین ابن عربی است و او نیز موجد نوعی عرفان نظری است که آن را مکتب عرفان نظری «حوزه رابن» می خوانند. سخنان اکهارت با نظریات امام خمینی در کتاب *مصباح الهدایه* قابل مقایسه است هر چند - بی تعصب باید گفت - که آن عمق و حلاوت کلام امام را ندارد. زیرا امام افزون بر مقام عرفان، در اوج فقاقت نیز قرار داشته و در عین حال فیلسوفی اهل نظر و راسخ در تحلیل و استدلال و نظورزیهای دشوار و پیچیده فلسفی است. و این همه بر تقریر او از مباحث عرفانی کاملاً تأثیر نهاده و جامعیت علمی او شخصیت ممتازی را پدید آورده است که کل معارف معنوی و الهی و علوم نقلی و عقلی و کشفی را در خود یکجا گرد آورده است و در کوره ریاضت پخته و پرورده کرده است.

به عقیده عرفان پژوهان معاصر اوج عرفان نظری در سنت مسیحی در تعلیم اکهارت، راهبی دومینیکن و اهل آلمان، و ریمون لول، راهبی فرنسیکن از اهل اسپانیا ظهور یافته است. شهرت اکهارت، البته بیشتر است اما افکار هر دو شباهتهای بسیاری با تعلیم عارفان مسلمان دارند و به دیدگاههای عرفانی امام خمینی نزدیکترند.

طریقه و تعلیم اکهارت بیشتر پس از مرگش و توسط اصحاب و یارانش نشر یافت و با آنکه اقوالش از جانب پاپ مردود اعلام گشت طرفداران نظریاتش او را به عنوان مجبان خدا - که شبیه تعبیر اولیاء الله در عرفان اسلامی است - خواندند. شباهت فراوانی میان دیدگاههای اکهارت و ابن عربی و تابعان او وجود دارد و می دانیم که امام خمینی اصول عرفان ابن عربی و مکتب او را پذیرفته بودند و البته با پیرایش و ویرایش محتوایی بسیار به نوعی «بازسازی شیعی» این مکتب توفیق یافتند. اما ریمون لول که اهل اسپانیا بوده است چنان که نوشته اند با زبان عربی و حکمت اسلامی آشنایی داشته و می توانسته است آثار ابن عربی را که هموطن او بوده و در اندلس هم مثل مصر و روم و سوریه شهرت داشته در زبان اصلی مطالعه کند. پژوهشگران معتقدند حکمت و ادب اسلامی در اقوال ریمون لول تأثیر قابل ملاحظه ای داشته است.

رساله او در باب «اسمای صد گانه خداوند» که به تصریح خودش برای معارضه با قول مسلمین در این باره نگاشته است از بعضی جهات شبیه آثار عارفان مسلمان درباره اسما و صفات حق تعالی است. همچنین اشعار عرفانی او یادآور اشعار ابن فارض و ابن عربی است و با اشعار امام خمینی در *دیوان* نیز کاملاً قابل مقایسه است. محققان در اثر وجوه شباهت بسیار بین آرای این عارف مسیحی و دیدگاههای عارفان مسلمان تردید ندارند که او از عرفان اسلامی تأثیر پذیرفته است. سخن مهم اکهارت و ریمون لول درباره وجود حق، تنزیه او، لاشیی بودن کاینات و فراعقلانی بودن شناخت خدا که برتر از تصور ماست با نظریات امام خمینی در کتاب *مصباح الهدایه* بسیار نزدیک و همانند. اکهارت معتقد بود که «کاینات لاشینی محض است و آنچه حقیقت دارد وجود خداست». او «ادراک خداوند را مستلزم نفی ماسوی می داند» و یادآور می شود که «هرآنچه انسان خدا را عبارت از آن می داند خدا نه آن است».

او تأکید می کند که «خداوند از هر آنچه در تصور ماست برتر است و تسبیح ما از آنچه سزای اوست قاصر و فروتر». شبیه این سخنان و بلکه لطیف تر و گیراتر از اینها در آثار عارفانی همچون خواجه عبدالله انصاری، غزالی، مثنوی مولانا، *گلشن راز* شبستری و *منتطق الطیر* عطار آمده است که درینا نقل آنها در حوصله این مقال نیست، اما در آثار حضرت امام فراوان به این نکات اشاره رفته است. بخصوص در کتاب *مصباح الهدایه*، ایشان به تکرار از «مقام لاتعینی محض» و «غیب هویت»، عدم دسترس به مقام ذات که «عناقا، مغرب» و «کنز مخفی» می خوانند سخن رانده و بیانات متکلمان و فیلسوفان را در توصیف خداوند سخت نارسا دانسته اند و معتقدند که تنها با سلوک سیل قرب و فنا و دستیابی به معرفت کشفی می توان خدا را شناخت. ایشان به تبعیت از اهل بیت^(ع) و خاندان وحی تصریح و تأکید دارند که «خدا را باید از حد تعطیل و تشبیه خارج ساخت». عمیقترین بحثها را درباره اسما و صفات، ظهور و بطون، تجلیات حق، فیض اقدس و فیض مقدس، خلافت الهیه، حقیقت محمدیه، مسأله ولایت عرفانی، قرب و فنا و استهلاک عبد و تولد دوباره او^۱ به وجود حقانی از طریق معرفت نفس و خرق حجابهای ظلمانی و نورانی در این کتاب به فشردهگی و ایجاز

مطرح ساخته‌اند که تشریح هر یک از این موضوعات خود نیاز به تدوین و نگارش رساله‌ای مستقل دارد. جلال و جمال حق، اسم اعظم، وحدت و کثرت، قاعده بسیط الحقیقه و دیگر مباحث ژرف حکمی و عرفانی با استناد به آثار ابن عربی، قونوی، قاضی سعید قمی، ملاصدرا و مشایخ و استادان خود ایشان بویژه شیخ عارف واصل آیت الله شاه‌آبادی به زیبایی و استادی و عمق و تبحر در کتاب یاد شده تشریح گشته است که شناساگر و نشان‌دهنده جهان بینی عرفانی امام و هستی‌شناسی زیبا و عمیق عارفانه ایشان است. در پایان همین کتاب توصیه و تذکری دارند که «از طعن به عارفان و اهل راز اجتناب باید کرد» و پس از توضیح «سفرهای چهارگانه عرفانی» و بیان مقام انبیا و تعدد و تنوع مراتب ایشان به «حفظ و کتمان اسرار از نااهلان» تأکید می‌کنند که ما نیز همین توصیه ایشان را مراعات نموده و آن را پایان بخش این مقال قرار می‌دهیم، باشد که طالبان علاقمند با مطالعه پیگیر و جدی آثار ایشان خود بسی نکته‌ها بیابند و ناگفته‌ها را دریابند.

منابع فارسی

- آشتیانی، جلال‌الدین. (۱۳۶۸). تحقیقی در دین مسیح. نشر نگارش.
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۲). مصباح‌الهدایه الی الخلافة والولاية. مقدمه استاد سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۴۱۰). تعلیقات علی شرح لمصوب الحکیم و مصباح الانس. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۳۷۳). دیوان امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۳۶۸). ره عشق، نامه عرفانی حضرت امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ سر الصلوة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۳۷۴). شرح دعای سحر. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- تلیخ، پل. (۱۳۸۱). الهیات سیستماتیکه. ترجمه حسین نوروزی. انتشارات حکمت.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۵). دفتر ایام. انتشارات علمی.
- محیی‌الدین ابن عربی. (۱۹۸۰). لمصوب الحکیم. تصحیح و تعلیقات دکتر ابوالعلاء عقیفی. بیروت.

- (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت، ترجمه و تدوین دکتر همایون هستی. انتشارات نقش جهان.

منابع لاتین

- C. Petry, Ray (ed.). (1957). *Late Medieval Mysticism*. Philadelphia.
- Church, F. Forrester (ed.). (1987). *The Essential Tillich, An Anthology of the writings of Paul Tillich*. New York.
- Knight, Kevin (ed.). (1999). *New Advent Catholic Encyclopedia*. Vol. x. (ed). New York.
- Louth, Andrew. (1993). *The Origins of the Christian Mystical Tradition*. New York.
- (March 1982). *Spirituality Today*, Nathan Mitchell. Vol. 34. No 1.
- Marinacci, Michael. (1997). *Christian Mysticism*. New York.
- Parrinder, Geoffrey. (1976). *Mysticism In the world Religions*. London.
- Schwitzer, Albert. (1998). *The Mysticism of paul the Apostle*. Trans. by William Montgomery. introduction by Jaroslaw Pelikan. New York.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی